

ساختار نحوی و مختصات بلاغی روح الارواح سمعانی

سعید حاتمی* - محسن نوبهاری**

چکیده

روح الارواح یکی از متون عرفانی فارسی است که به دلیل رویکرد تأویل‌گرایانه نویسنده آن در شرح و تبیین اسما الهی از یک سو و بهره‌مندی از ظرفیت‌های زبان ادبی در پردازش آن معانی در فرم و ساختار، از سوی دیگر، میتواند در ردیف متون منثور هنری زبان فارسی، چون مرصادالعباد و کشف الاسرار قرار گیرد؛ گرچه برخی ظرافت‌های ادبی بکار رفته در متن، ارزشهای آن را از این هم فراتر برده است. اهمیت این اثر از جهات یاد شده و کم‌توجهی محققان در بازشناسی جایگاه هنری این کتاب در میان آثار منثور ادبی در حوزه تصوف، ضرورت تحلیل و تبیین سبک شناسانه این اثر را آشکار میسازد. از آنجا که نویسندگان این تحقیق معتقدند چگونگی استفاده از نظام نحوی و بلاغی زبان، نقطه ثقل بازنمایی جنبه‌های هنری نثر روح الارواح است؛ لذا بررسی و تحلیل خود را در این دو دستگاه یاد شده، محدود کرده‌اند. از برآیند این جستار بر می‌آید که برخی از شاخصه‌های بارز دستوری و بلاغی روح الارواح، بدلیل اختصاص داشتن کاربرد آن به این اثر، مبین تشخیص و تمایز سبک نویسنده روح الارواح است.

کلیدواژه: روح الارواح سمعانی، دستگاه نحوی، نظام بلاغی

مقدمه

قرن ششم ه.ق. در تاریخ ادبیات فارسی، به دلایلی چند، از جمله نضج جریانهای فکری، چون جریان اشراقی با غلبه نگرش عرفانی، اهمیتی انکارناپذیر دارد. گستره این جریان فکری در حیطه خلق آثار مکتوب، به حدی است که با وجود

* استادیار دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان، عهده‌دار مکاتبات saeed.hatami@vru.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه ولی عصر (عج)

تاریخ وصول: ۹۰/۱۱/۱۵ - پذیرش نهایی: ۹۱/۵/۱۰



شناسایی آثار بسیار در این قرن، هنوز متون شگرف و جذابی چون کتاب «روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح»، تألیف شهاب الدین ابوالقاسم احمد بن ابیالمظفر منصور سمعانی (متوفی ۵۳۴ ه.ق) که به اختصار روح الارواح نامیده می‌شود، مغفول مانده است. واکاوی همه جانبه آثاری از این دست، می‌تواند به تأیید، تقویت، تکمیل و اصلاح تحقیقات گذشته در ساحت بازشناسی مبانی فکری و فرهنگی ایرانیان و نیز، عرصه شناخت زبان فارسی و مختصات بلاغی و ساختار زبانی کهن آن، یاری رساند.

نویسنده این کتاب که برخاسته از خاندانی مشهور در عرصه علم و ادب و پرورش یافته در محیط مساعد علمی و ادبی خراسان آن روزگار (شهر مرو) و از چهره های شاخص عرفان و ادب ایرانی است، این اثر را که از منابع کهن و مفصل تعلیم صوفیانه است و موضوع اصلی آن، شرح و توضیح اسماء حسناى خداست، بین سالهای ۵۱۸ تا ۵۲۰ ه.ق، تقریباً همزمان یا اندکی قبل از تألیف کشف الاسرار نوشته است؛ بنابراین «روح الارواح در شمار نخستین متون عرفانی فارسی است که نثر آهنگین را برای بیان مفاهیم عارفانه بکار می‌گیرد. این پدیده در برخی از مکتوبات عین القضاة همدانی به اوج زیبایی و پختگی می‌رسد.» (آینه میراث ۱۹۳/ به دلیل همین مزیت است که ویلیام چیتیک، این کتاب را شایسته آن دانسته است که از شاهکارهای ادب صوفیانه فارسی به شمار آید. (طلوع/ ۱۳۳) او در باره احمد سمعانی، آفریننده این شاهکار، و سبک نگارش اثرش می‌نویسد: «باید او را از نثر نویسان بزرگ زبان فارسی به شمار آورد. قلم او پرخروش و طربناک است و در عین حال همه فنون نویسنده ای صاحب سبک و چیره دست را به نمایش می‌گذارد. نگارش او خیلی ساده نیست و بی شک از آثار فارسی محمد و احمد غزالی یا عین القضاة همدانی دشوارتر است؛ اما آهنگ زیبای این متن حیرت آور است. بی هیچ تردیدی او کتابی نوشته است که باید با صدای بلند دکلمه کرد. حقیقت آنکه هیچ نثر دیگری را سراغ ندارم که این گونه از نو آوری و تازگی و استفاده پر بار از تخیلات شاعرانه و نازک طبعی سرشار باشد.» (همان/ ۱۳۵) چیتیک در باره اهمیت این کتاب از جنبه بلاغی می‌نویسد: «بلاغت کتاب دست کم به اندازه مسائل نظری آن اهمیت دارد؛ چنانکه صور خیال این کتاب بخش قابل توجهی از تأثیر و نفوذ آن را تشکیل می‌دهد.» (همان/ ۱۳۶)



اهداف نگارندگان این مقاله، نخست، تحلیل و بررسی آن بخش از نکات زبانی (در حیطه دستورزبان) روح الارواح است که مصحح فاضل این کتاب، آقای نجیب مایل هروی، در مقدمه جامع و مبسوط خود بدان پرداخته یا به اشارتی اکتفا کرده است. بر اساس نتایجی که محقق مذکور بدانها دست یافته این اثر از لحاظ زبانی، نثری دیرینه تر از آثار همزمان خویش دارد و ساختارهای نحوی و دستوری آن، با نگاشته های قرن پنجم و حتی آثاری مربوط به چند دهه پیش از آن همگونی دارد. مقدمه مذکور یگانه تحقیقی است که تا کنون در این زمینه صورت گرفته است. هدف دیگر نگارندگان، تبیین شگردهای بلاغی نویسنده است که سمعانی با بهره گیری از آنها توانسته است در بستر نثری آهنگین و شاعرانه و در عین حال نسبتاً ساده و به دور از شائبه تکلف و تصنع، در تأثیر سخن، ید بیضا نماید و کلام خویش را شورانگیز و جذاب سازد.

۱- بررسی ساختار نحوی

۱-۱- فعل

شناخت انواع فعل و چگونگی کاربرد آن در روح الارواح موضوعی درخور تأمل است؛ زیرا در بررسی این موضوع به نکات دستوری خاصی بر می‌خوریم که نه تنها از جنبه دستور تاریخی جالب توجه است، بلکه کهنتر بودن زبان آن را نسبت به زمان نگاشته شدنش اثبات می‌کند. در این اثر فعل ساده کاربرد بیشتری نسبت به انواع دیگر دارد. و افعال پیشوندی، مرکب و عبارتهای فعلی از این نظر در رتبه های بعدی قرار دارند:

۱-۱-۱- افعال پیشوندی

بسامد کاربرد اینگونه افعال در روح الارواح، همچون دیگر متون قرون آغازین فارسی دری، زیاد است؛ اما در این میان به نظر می‌رسد چند فعل پیشوندی معانی ویژه ای دارند:



بر انگیختن (= بلند کردن): «خواستند که ایشان را از آن سفره برانگیزند.» (۵۰۰).^۱
 فرو ریختن (= خوار و حقیر شدن): «آمده است که آفتاب از خجالت فرو ریزد.» (۴۷۸).
 فرو شدن (= زایل شدن، ریختن): «و هر نقدی که در وی غشی باشد، کوره آتش بیاید
 تا غش از وی فرو شود» (۲۹۴).

۱-۱-۲- افعال مرکب

تعداد افعال مرکب در روح الارواح، چون دیگر متون سده های آغازین، کم است. در این میان، سه فعل مرکب در معانی خاصی به کار رفته اند: صفرا کردن (= اظهار خشم کردن): «گفت: بیش از این صفرا مکن که نعلینت باز دادیم» (۶۲۷). سودا پیمودن (= معادل سودا پختن): به معنی خیالبافی و آرزوی محال کردن (۱۴۲). مقامری کردن (= قمار بازی کردن): (۶۰۷).

۱-۱-۳- عبارتهای فعلی

عبارت فعلی، اغلب از یک حرف اضافه، یک اسم و یک فعل، اعم از ساده، پیشوندی و مرکب تشکیل می شود و معنی واحد یک فعل را می رساند. (فتون ادبی / ۱۳۳). این معنی مجازی و اغلب کنایی است (همان / ۱۳۴). برخی از عبارتهای فعلی بکار رفته در روح الارواح که امروزه رایج نیستند بدین قرار است:

در چشم افکندن (= جلب نظر کردن): «خود را در چشم خلق افکندن، آسان کاری است؛ مردی آن است که خود را از چشم خلق بیفکنی.» (۲۳۱). از جای رفتن (= منفعل و مغلوب شدن): «باز مصطفی - علیه السلام - که کل مقامات انبیا بدید و... ذره ای از جای بنه رفت» (۲۰۸). در کار رفتن (= عاشق شدن): «روزی بر مناره رفت بانگ نماز را، از اتفاق دیده اش بر زنی ترسا افتاد در کار آن زن برفت» (۳۰). در خود برسیدن (= فانی شدن و ترک خودی کردن): «چون دوستان خدای... در طلب آیند، در طرب آیند؛ چون بریزند، برسند؛ چون برسند، در خود برسند.» (۱۱). خاک در



۱- به دلیل ارجاعات مکرر به روح الارواح تنها به ذکر شماره صفحه بسنده کرده ایم.

چشم (کسیبا چیزی) کشیدن (= تحقیر کردن و به چیزی نگرفتن): «در امتثال مثال اوامر، ذره متحرک نهاد را خاک در چشم کشد.» (۱۲۵).

۱-۱-۴- فعل منفی

فعل در روح الارواح به اشکال زیر منفی شده است:

- پیشوند منفی ساز + فعل: «و سموم قهر بر وینجهانی.» (۸۴)
- آوردن «نه» بجای پیشوند منفی ساز فعل با فاصله از آن: «نه خدایاست جز یک خدای.» (۵) / «نه ایشان به سجده درآمدند.» (۴۸۵)
- «ب» تأکید + نه + فعل: «هیچ فریشتهدر زاویه خود بر سر امن و سکون بنهنشسته است.» (۳۲) / «از او نام و نشان بنماند.» (۱۵)
- نا + فعل (بصورت صفت مفعولی): «دست غیر به وی نارسیدهو دیده هیچ نامحرم بر روی نافتیده.» (۵۲۰) / «به دستها، ناپسوده و به وهمهای اغیار، نآلوده، خواطر، نابرماسیده، باد در روی نابزیده.» (۶۱۳)

۱-۱-۵- امر منفی (نهی)

افعال امر در روح الارواح به اشکال زیر بکار رفته است:

- «م» بعنوان پیشوند منفی ساز: «ای آدم، گندم مخور و صبر کن.» (۳۱۲)
- «ن» منفی ساز در ابتدا و «الف» تنبیه در پایان فعل: «هان تا منت برنهنیا!» (۱۷) / «نگر گرد آن یک درخت نگردیا. و ندا آمد به درخت که جز در پیش دیده آدم نباشیا.» (۱۸۷)

۱-۱-۶- امر مستمر

- بسامد این نوع فعل در روح الارواح زیاد است و اغلب، پیشوند «می» براستمرار و تکرار دلالت می کند: «تیغ برگیر، مردانهوار می خور و می زن.» (۵۸) / «یا محمد، تو در حضرت خود، ثناهای ما می گوی که ما در حضرت خود ثنای تو می گوئیم.» (۴۷۷) / «بر دوام شکسته دیدار خود باش و کاسات اندوه هستی خود می کش» (۱۲۶) «و



ای عزرائیل، تو جان‌ها قبض می‌کن.» (۷۶)؛ اما در مواردی هم این دلالت را ندارد :
 «ای محمد، می‌گویی: بویخوش دوست می‌دارم، اینک شکنجه‌اشتر و می‌گویی: زنان
 دوست می‌دارم، اینک اِفکِ عایشه.» (۵۸)

۱-۱-۷- آینده مستمر

بسامد این نوع فعل در روح الارواح اندک است : «فردا قدریه در آتش دوزخ بر
 رویمیخواهند کشید.» (۳۶۰) / و در موردی میان پیشوند و فعل آینده جدایی افتاده
 است. به نظر می‌رسد در اینجا «می» تنها بیانگر تأکید است : «ما می‌سلطانی در
 وجود خواهیم آورد.» (۶۲۰)

۱-۱-۸- افعال لازم و متعدی

درچند مورد در این کتاب، نویسنده، فعل لازم را در معنی متعدی بکار برده
 است : «سیسال، دانشمندی را با صوفیی در دیگی کردند و آتش در بستند و
 می‌جوشیدند» (۷۰) / «آن نهال اقبال باغ افضال و غواص باخلاص بحار اسرار را
 اطلس سیادت و قرطه دولت می‌پوشیدند.» (۱۳۲) و در دو مورد، بر خلاف قیاس، از
 فعل لازم، فعل متعدی ساخته است : «تخته دل را از غبار اغیار بمحانیده» (۸) / «قواد و
 اصحاب بر درگاه استانیده.» (۱۶۷) این کاربرد در تاریخ بیهقی، که در حدود یک قرن
 قبل از این کتاب نوشته شده هم دیده می‌شود: «و دو پیک را ایستانیده بودند که از
 بغداد آمده اند.» (تاریخ بیهقی / ۲۳۴)

۱-۱-۹- فعل مجهول

در روح الارواح، فعل مجهول اغلب بصورت سوم شخص جمع می‌آید و بسامد
 ساختن آن با فعل کمکی اندک است. نویسنده به اقتضای سبک خراسانی از فعل
 کمکی «آمدن» هم استفاده کرده است : «چون قوم ما چنان علوی و رفعتی دیدندی
 کوفته گشتندی» (۲۶۰). «و این خود صورتی است که به وی اشارت کرده شد.»
 (۱۹۲). «و این معنی را شرح داده آمد بر ایجاز در ماضی.» (۱۹۰). اگر صرف نظر از



ساختار فعل مجهول، آن را صرفاً فعلی بدانیم که به دلیل استتار فاعل، به مفعول نسبت داده می شود (دستور نامه/ ۸۱)، می توان این مثال را هم که نظایر آن در روح الارواح کم نیست، از شواهد ایراد فعل مجهول بصورت سوم شخص جمع دانست: «آدم را که در وجود آوردند از خاک و آب آوردند.» (۲۲۵).

۱-۱-۱۰-وجه مصدری

کاربرد وجه مصدری در این کتاب زیاد است:
 «زخم تیغ نتوان چشیدن به آرام گرفتن.» (۱۰۶) / «محمد با جلالتِ حالت و بسالتِ رسالت و قوتِ نبوتِ خود نتوانست دل نگاه داشتن.» (۴۱۲) «ما بیت الاحزان، در دشتِ قیامت خواهیم زد.» (۵۲۵)

۱-۱-۱۱-وجه وصفی

یکی از ویژگی‌های مهم نثر روح‌الارواح، کاربرد فراوان فعل به شکل وصفی است:

«نسیم وصال از مهبّ اقبال بزیده و دوست به دوست رسیده، طغرای عزّت بر منشور دولت کشیده، گویانتظار به پایان میدان آبد انداخته، علم وصول و قبول برافراخته، گل وصل به بر آمده، رسول مقصود به در آمده، روزگار فراق به سر آمده، بار به شرط عشق در آمده.» (۲۱)

۱-۱-۱۲-مصدر جعلی

به نظر می‌رسد بسامد کاربرد این مصدر در روح‌الارواح، با مرصادالعباد، که به تقریب، یک قرن پس از آن نوشته شده است، قابل مقایسه است:

- «وه که اگر ذره‌ای به خودش اعتماد افتاد، اینک مجوسیت محض و یهودیت صرف و گبرکی ناب» (۲۵۸). «حجاب اعظم در راه، بشریت است و سدّ خلقیت.» (۲۸۶). «زجولیت آدم دامن وی بگرفت» (۲۷۶). «تا خلقان بدانند که اصطفاّیت از راه صورت نیاید از راه صفت آید» (۵۹۷)



۱-۲- صفت

سمعانی با مهارت خاصی از صفات پیشوندی و مرکب در اثر خود بهره گرفته است. استفاده از این گونه صفات در اثر او بسامد بالایی دارد. به نظر می‌رسد برخی از آنها را خودش ساخته است :

بنوا، بنظام : «کاری از این بنواتر که هست، شغلی از این بنظام‌تر»، (۱۶۹) / با آفت : «هیچ نظر با آفت‌تر از آن نیست که از تو برآید و هم بر تو فروآید.» (۹۰) / ناشنونده : «عجب آن بود که عَمَر گوید با بتی ناشنونده ناگوینده ناداننده» (۴۸۶) / نهنده (خافض، فرو آورنده) (۱۶۱) / گران دیدار (آنکه معاشرت با او بر طبع گران آید) (۱۴۲) / مختصر ترکیب (۴۹) / حقیر شکل (۴۹) / نعامه ذنب، سببکه نعل، آفتاب مقله (۴۹۹) / اکتونی و اکتونین (حادث) «مادر و پدر اکتونی‌اند و کار ما با تو ازلی.» (۴۲۳)، «ستدن تو اکتونین است، دادن من قدیم است.» (۳۰۵) // نهنگ آهنگ : «دریاهای هستی را به حرف نهنگ آهنگ درآشامیده.» (۱۷۵) به نظر می‌رسد صفت «گنجا» از مصدر «گنجیدن» هم ساخته خود اوست : «هر دعایی که فراخ‌تر بود، گنج‌تر بود.» (۴۳۹)

۱-۲-۱- فاصله افتادن بین صفت و موصوف

گاهی بین صفت و موصوف فاصله می‌افتد: «گفت جایی بس باراحت است، باز نگردم.» (۳۲۲) / «در آن میان گریگی دید آراسته.» (۲۷۲) / «حق را قدرتی است برکمال.» (۴)

۱-۲-۲- صفت و موصوف مقلوب

«بله مرغی بود که با قفص تنگ بسازد.» (۱۷۹) «پاکا خداوندا که از مشتی خاک، شخصی چنین بیافرید.» (۶۲۶) / «ای جوامرد، بنده بودن عظیم کاری است.» (۶۸)



۱-۲-۳- بکار بردن اسم در معنای صفت

سمعانی در موردی، اسم را با پسوند «تر» بعنوان صفت تفضیلی بکار برده است: «یکی کسری وار طاق برکشید تا خواجه تر بود.» (۲۵۴). مشابه این کاربرد در غزلیات شمس هم دیده می‌شود: «ای می بترم از تو، من باده ترم از تو» (غزلیات شمس/۲۶۶)

۱-۳- قید

تنها چیزی که در مورد کاربرد قید در روح الارواح جلب توجه می‌کند، قیدهایی است که با «وار» (پسوند شباهت) ساخته شده است. کاربرد این کلمات که بسامد بسیار بالایی دارد، از شاخصه‌های بارز نثر و سبک سمعانی است: مجرّدوار: «هر چه پیوند و بند بود درباخت و مجرّدوار در راه افلاس درآمد.» (۶۰۹) / ناپاک‌وار: «زنهار تا ناپاک‌وار قدم در حضرتِ نماز نتهی.» (۲۴۵) / پروانه‌وار (۵۹۲) / صیادوار (۶۱۷) / مفلس‌وار (۲۷۷) / فراش‌وار (۴۹۷) / متضرّع‌وار (۵۱۱) / متواضع‌وار (۳۳۳) / ابراهیم‌وار (۴۸۲) / مهتروار (۴۷۴) / چاکروار (۴۹۴)

۱-۴- ضمیر

نکات زیر در باره کاربرد ضمائر در روح الارواح، جلب توجه می‌کند:

۱-۴-۱- کاربرد ضمائر متصل پس از انواع کلمات

سمعانی فراوان، ضمائر متصل را پس از ضمائر منفصل، پرسشی، مبهم، اشاره، شمارشی، قیود، حروف ربط و افعال بکار برده است. بسامد بالای کاربرد ضمائر به این اشکال، نه تنها نشانه کهنگی نثر این کتاب، بلکه یکی از ویژگیهای سبک سمعانی است:

- پس از ضمائر منفصل: «اگر مات می‌باید بر ما آی، از جان پای‌افزار ساخته و چون ویت خواند، کسی را با توکاری نباشد.» (۴۲۶). «او را رسد که با ما عشق بازی کند و تمنای وصال ماش بُود.» (۱۸).



- پس از ضمائر پرسشی: «اگر آزادیت دهیم به کت دهیم، اگر نخواهیم به کت رها کنیم.» (۵۴۷).
- پس از ضمائر مبهم: «او- جلّ جلاله- شما را فقیر خواند، برای آن بود که همه‌تان ردّ کنند تا همه او را باشید.» (۴۰۰).
- پس از ضمائر اشاره: «از اینت نمی‌پرسم، از نان و آب می‌پرسم.» (۴۵۴). «آلا که عوضی به از آنش بدادند.» (۴۹۸).
- پس از ضمائر شمارشی ترتیبی: «اول‌تان در وجود آورم به نظر پاک و هیجا علّت نه، و به آخرتان بیامرزیدم به نظر پاک خود و هیجا علّت نه.» (۲۷۸).
- پس از قیود: «گاهش به بهیمه‌ای صفت کردند.» (۸۹). «به عمرییک بارش سلطان بیش خلعت نمی‌دهد.» (۱۴۹). «بسیارش بزدند.» (۳۷۰). «هرگزش به آسمان راه ندادندی.» (۵۶۳).
- ریس از حروف ربط: «دوش وقت سحر که صباکش پیک بی مزد عاشقان گویند به روزگار ما جَست.» (۱۷۹). «آن لعین، وی را، وسوسه کرد تاش در زَلت افکند.» (۲۴۹).
- پس از افعال: «آوردیمش به دوزخ.» (۴۵۱).



۱-۴-۲- مرجع غیر انسان برای ضمیر منفصل سوم شخص مفرد

سمعانی در روح‌الارواح، همانند دیگر آثار و نگاشته‌های هم عصر خود، ضمیر منفصل سوم شخص مفرد را برای غیر ذی شعور نیز به کار می‌برد: «آورده‌اند که به سمع امیرالمؤمنین - عمر بن عبدالعزیز - رسانیدند که پسر تو انگشتی ساخته‌است و نگین به هزار درهم خریده و در وی نشانده.» (۶۳) / «عجب کاری است، آن ماهی روزی چند با آب صحبت داشت، شیفته وی گشت.» (۱۰۴).

۱-۴-۳- ضمیر «آن» بدون مرجع :

این ضمیر در روح‌الارواح به گونه‌ای به کار رفته‌است که دکتر شفیعی کدکنی از آن به عنوان: «آن بدون مرجع» یاد می‌کند و عقیده دارد که این ضمیر، بدون

مرجع است و فقط به نشانه عهدِ ذهنی به کار می رود. (اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید/ج ۱/۱۹۱). این ضمیر در روح الارواح به دو شکل بکار رفته است:

- اغلب اسم بعد از «آن»، با «ی» نکره همراه است: «آن مردی درزی که آن جامه بیورد برای چه می بُرد؟» (۶۰۵) / «آن گبری به نزدیک آن عالمی آمد از علمای امت محمد- علیه السلام.» (۶۲۱)

- و گاهی بدون «ی» نکره آمده است: «آن قصاب، آن گوسفند بیفکند و دو دست و یک پای وی ببندد و یک پای رها کند، گوید که ظلم باشد اگر همه ببندم.» (۱۰۶)

«آن روستایی خرما خریده بود، همچنان با آسته می خورد و رنجش می رسید.» (۲۷۱)

۱-۴-۴- آوردن فعل مفرد و جمع برای ضمیر مبهم «همه»

سمعانی در یک مورد برای ضمیر مبهم «همه» در یک جمله، یک بار، فعل را مفرد و برای بار دوم، جمع آورده است: «همه را انخراس و انطماس حاصل آمدی و در مقام توقف متحیر گشتندی.» (۸۴)

۱-۴-۵- کاربردِ خاص برای ضمیر مبهم «هیچ»

در روح الارواح، این ضمیر با فعل مثبت هم بکار رفته است: «گفت: از بهر آن که آدمی تو را بیروزد و به دست خود غذا دهد و گر هیچ قصد تو کند فریاد تو به عالم شود.» (۲۹۲). مشابه این کاربرد، در حدیقه سنایی هم دیده می شود:

«پسرت هیچ اگر در او خندد شاهد و شاهی در او بندد» (حدیقه/۶۶۷)

به نظر میرسد «هیچ» در این موارد، مفید معنای «ی» وحدت و نکره است. این کلمه در روح الارواح با «گونه» هم، ترکیب شده و قید ساخته است: «اگر هیچ گونه در خواب شود، چون از خواب بیدار شود شمع بر بالین ببند...» (۴۸۴) به عنوان صفت هم به کار رفته است؛ اما با فعل مثبت و موصوفی که نشانه نکره ندارد: «علی الحقیقه ننگش آید که هیچ مخلوق را تذلل کند.» (۱۴)



۵-۱- کاربرد و معانی خاص بعضی از حروف اضافه ، ربط و حرف نشانه

«را»

بعضی از حروف اضافه، ربط و حرف نشانه «را»، علاوه بر معانی معمول خود، در روح الارواح در معانی خاصی بکار رفته‌اند. تبیین این معانی خاص می‌تواند در حوزه تحقیقات دستور زبان و زبانشناسی، محققان این حوزه‌ها را بکار آید؛ لذا در اینجا این معانی خاص را می‌آوریم:

۱-۵-۱- حرف اضافه «در»

به معنی «به»: «به پایگاه آزادمردی رسیده‌اند و در حق خود نرسیده‌اند.» (۶۰)

۲-۵-۱- حرف اضافه «با»

به معنی «به»: «هر کجا صلواتی است روی به محمد دارد و هر کجا لعنتی است روی با ابلیس دارد» (۸۱)

۳-۵-۱- حرف اضافه «بر»

- به معنی «در»: «ای قوالب، بر رنج باشید.» (۱۵۵)

- به معنی «به»: «بر دست تو، توبه کردم و به خدای بازگشتم.» (۲۸۱)

- به معنی «با»، به واسطه، تحت تأثیر: «و کاسات زهر بر مشاهده جمال قهر، نوش می‌کند.» (۱۴۷)

- به معنی «روی، بالای، فراز»: «بر بساط انبساط . . . این نعره زند. (۱۲۹) / «تو به آب فرو شوی و من بر سر آیم.» (۵۰۵)

۴-۵-۱- حرف اضافه «به»

- به معنی «نزد، نزدیک»: «ای گدایان به من آید.» (۵۹۴) / «پدر به قاضی رفت.» (۵۹۵)

- به معنی «از لحاظ»: «نه مقصود آن است که عبدالله به نام بینی که عبدالله به نام بسیار است.» (۶۹)

- به معنی «به عنوان»: «آن شخص دلربا گفت: اگر صادقی، به موافقت، زنار بر میان باید بست.» (۳۱)

- به معنی «از روی، بر اساس»: «اگر به تقدیر، من تو را زردآلویی دهم، مرا شکر کن.» (۱۴۱)

- به معنی «در»: «تو به آب فرو شوی و من بر سر آیم.» (۳۱۳)

- به معنی «به مدت، در طول»: «هرچه به هفت هزار سال کرده بودند، صفت عفو به یک لحظه به عدم باز برد.» (۵۹۷)

- به معنی «به سوی»: «شیخ بوالعبّاس به وی کس فرستاد.» (۵۳۶)

۱-۵-۵- حرف اضافه «از»

- به معنی از جنس، از نوع: «لیکن در نقد شما غش هست از التفات و نظر به خود.» (۲۹۴)

- به معنی «بخاطر، به سبب»: «گفت از دوستی که او را دارم نخواهم که مرا فرزندی دگر آید.» (۸۳)

۱-۵-۶- حرف اضافه «باز»

- به معنی «به سوی، به طرف». به نظر شمیسا، در متون قدیم حرف اضافه «باز»، در این معانی به اسم بعد از خود اضافه میشده است (کلیات سبک شناسی/۲۱۴):
«مرا گفت: بازگرد و زر بردار. باز گشتم، دست باز طاق کردم، زر دیدم آن جا نهاده.» (۳۲۸)

- به معنی «با»: «جنید ناله زار برآورد که آوخ این بخت بد من؛ هنوز با من کار دارد که مرا بازین عالم گذاشتند.» (۵۸۹) در این مورد دکتر شفیعی کدکنی اعتقاد دارد که حرف «ز» وقایه است و می گوید: «شاید این نام گذاری را همگان نپسندند، ولی منظور از «ز» وقایه، آوردن «ز» در فاصله میان دو حرف مصوّت است از قبیل: «بازو» به جای «با او» یا «بازان» به جای «با آن»؛ یا «بازانک» به جای «با آنک» یا «بازین» به جای «با این» و «بازیشان» به جای «با ایشان» که به گونه بسیار گسترده استعمال می شود.» (اسرار التوحید/مقدمه/۳۴).

- به معنی «تاکنون»: خانلری در این باره می نویسد: «یکی از معانی و موارد استعمال کلمه «باز» جریان زمان است از گذشته تا حال، و در این معنی غالباً مبدأ جریان نیز با کلمه «از» یا گاهی بی آن ذکر میشود. (تاریخ زبان فارسی/۳/۳۳۳). «اما دل از آن



وقت باز که در وجود آمده است، اقداح شراب بر وی دُمادُم است که هیچ گسسته نگشته است.» (۵۹۹)

۱-۵-۷- حرف ربط «تا»

- به معنی «که»، این کاربرد بر امتداد امری در طول زمان دلالت می کند: «اند هزار سال است تا جبرئیلی می کنم. (۳۹۳) / «سالها بود تا ما می خواستیم که یک سخن بی زحمت با خلیل بگوییم.» (۴۷۴)

دکتر خطیب رهبر، این کاربرد معنایی حرف ربط «تا» را به معنای «تفسیر و شرح» دانسته (حروف ربط و اضافه / ۲۶۸) و بیت ذیل از سعدی را شاهد آورده است:

سرو بالای به صحرا می رود رفتش بین تا چه زیبا می رود
اما به نظر می رسد معنای «امتداد در طول زمان»، معنای دیگری برای این کاربرد باشد.

۱-۵-۸- حرف ربط «که»

- برای «تفسیر و تبیین»:

«اگر تو در بهار عهد و ایمان، خود را ملواح وار بر دام عهد دعوت نیستیکه: انما آنا بشرٌ مثلكم، ما را با قفص تنگ تکلیف چه کار بودی؟» (۱۷۹) / «باران محنت که امر و نهی است از غمام تکلیف بر سر او بیاریدند که گدا را خاکساری و محنت سازد.» (۶۰۱)

۱-۵-۹- حرف ربط «چون»

- به معنی «چه» (بعنوان ضمیر و صفت تعجبی):

«چون نیکوست شفقت توانگران بر درویشان برای طلب ثواب را (۱۰۰) / «چون مبارک چیزی است اعراض از خلق و چون شوم چیزی است اقبال به خلق!» (۳۴۳)

۱-۵-۱۰- حرف نشانه «را»

- بعنوان «نشانه نهاد» (درجملات معلوم و مجهول):

«معاذ جبل را که این شراب خورده بود و در مستی بی قرار گشته، به در حجره‌ی این و آن می شد و می گفت: ...» (۴۹۴) / «در جوار ما باشی و کسی را به چشم دشمنی در تو ببیند.» (۳۲۸) / «و این معنی را شرح داده آمد، بر ایجاز، در ماضی.» (۱۹۰)

شمیسا «را» بعد از مسندآلیه را بطور کلی زائد می‌داند. (کلیات سبک شناسی / ۲۳۸)؛ اما خطیب رهبر آن را زائد نمی‌داند و جمله «اردشیر را اندرین مدّت بسیاری پادشاهان را قهر کرد» از مجمل التّواریخ، برای آن شاهد می‌آورد. از نظر او، «را»ی زائد همان است که مثلاً فردوسی در ابیات: «بیوسید پای و رکیب ورا؛ همی خیره گشت از نهیب ورا» و بیت «جهاندار هوشنگ با هوش گفت؛ بداریدشان را جدا و نهفت» بکار برده است. (حروف ربط و اضافه / ۳۷۰)

خانلری معتقد است چون استعمال «را» بعد از نهاد جمله، (اعمّ از فاعل، نایب فاعل و مسندآلیه)، عمومیت ندارد و خاص چند متن است، گمان می‌رود که خاص یک یا چند گویش محلی باشد. در این کاربرد، فعل جمله میتواند لازم، متعدی، مجهول یا اسنادی باشد. از میان متونی که خانلری از آنها شاهد می‌آورد، بیشترین بسامد متعلق به تاریخ بلعمی است. (تاریخ زبان فارسی / ج ۳: ۳۸۵)

- به معنی «داشتن» (هنگامی که با فعل «بودن» و مشتقات آن همراه شود):

«زمان را با او کار نیست.» (۴) دکتر ابوالقاسمی، در مصرع «تو را با من است ای فلان آشتی» از سعدی به این معنای خاص حرف «را» اشاره کرده است (دستور تاریخی زبان فارسی/ ۲۸۹)؛ اما شمیسا و خطیب رهبر به این معنا اشاره نکرده اند. گاهی در همین ساختار، فعل «داشتن» به معنی «تملیک» است: «حجره‌ای بود عجزه‌ای را اندر بنی اسرائیل» (۳۸۱)

- به معنی «از»: «آن عزیزی را پرسیدند.» (۶۸) / «قضا را روزی به مالک بگذشت.» (۲۸۲)

- بعنوان «تأکید» برای حرف اضافه‌دیگر. این کاربرد، از ویژگیهای سبک خراسانی است: «چون نیکوست شفقت توانگران بر درویشان برای طلب ثواب را.» (۱۰۰)

۲- بررسی مختصات بلاغی

از اواسط قرن پنجم به بعد، نویسندگان نثر فارسی، خصوصاً نویسندگان متون عرفانی، با تأثیر پذیری از شیوه متداول در زبان عربی، با توسل به اشعار فارسی و عربی، حکایات، تمثیل‌ها، آیات، روایات، و نقل سخنان و اعمال بزرگان دین و عرفان،



سعی کرده اند، کلام خود را مؤکد نمایند و تأثیر و نفوذ بیشتری بخشند. سمعانی نه تنها به فراوانی از همه این ابزارها استفاده کرده است، بلکه به پشتوانه از ذوق سرشار ادبی خویش، بطورگسترده از دیگر ابزارهای علوم بلاغی، چون لحن خطابی، انواع تکرار، انواع صورخیال و انواع آرایشهای معنوی و لفظی نیز بهره گرفته است. بهره‌گیری او از آرایه‌های بدیعی در حد اعتدال است و همین اعتدال باعث جذابیّت و دلنشینی اثر او شده است. از میان آرایه‌های لفظی، گرایش سمعانی بیشتر به سجع، جناس و واج آرایی است و از میان آرایه‌های معنوی، به تلمیح و تضاد توجه خاص دارد. مجموعه این عوامل نثر سمعانی را در زمره‌ی یکی از شاهکارهای ادب فارسی در حوزه نثر نویسی قرار داده است. در اینجا به توصیف و تبیین مختصات بلاغی روح الارواح می‌پردازیم:

۲-۱- لحن خطابی

زمانی که سمعانی موضوعی تعلیمی را بیان میکند و قصدش ایجاد یا تغییر رفتاری در خواننده است، همانند واعظان و مجلس‌گویان، به کرات، از لحن خطابی بعنوان ابزاری بلاغی مدد می‌گیرد. این شیوه، از ویژگی‌های بارز هنر نویسندگی سمعانی است. از این زاویه، شیوه سمعانی با روش نویسندگان صوفی مسلک بزرگی، چون عزیزالدین نسفی و عین القضات همدانی قابل مقایسه است. واضح است که التزام به این شیوه، از طرفی نثر را زنده و پویا و پر نشاط می‌سازد و از طرف دیگر با ایجاد فضایی صمیمی و خودمانی، سبب می‌شود که هر خواننده ای خود را مخاطب خاص نویسنده احساس کند و تأثیر کلام در او دوچندان گردد. این نویسندگان معمولاً با در نظر گرفتن حال مخاطبانشان، به شکلی متناسب با این حال، از این شیوه استفاده می‌کنند. لحن خطابی در اثر سمعانی عمدتاً در قالب «ندا» با استفاده از حروف مخصوص آن چون «ای»، «یا» و «الف» ندا و مناداهایی چون «جوانمرد»، «درویش»، «مرد» و «عزیزان» متجلی شده است: «ای عزیزان، طلب ما طلب ماست و طلب او طلب اوست؛ یعقوب به یوسف نمی‌رسید تا یوسف طلب نکرد.» (۳۰۸) / «ای درویش، فردا تو او را نبینی تا او خود را از تو نبیند.» (۲۶) / «مردا، اگر در دوزخت فرو آرند، نگر تا از طلب فرو نایستی.» (۲۶۹)

استفاده فراوان سمعانی از سوگند و اصوات و شبه جمله های تحذیری که سوز درون و تأثر عاطفی او را به خواننده منتقل می‌کند، در تقویت لحن خطابی اوموثر واقع شده است: «به حقّ حقّ که قوّت دل‌ها و قوت جان‌ها، هستی اوست و الا بقا نیابندی.» (۵۲۴) / «بالله العظیم که اگر قدم جدّ و اجتهاد در عالم طاعات و معاملات نهی . . . قدمت از قادمه پرّ جبرئیل درگذرد.» (۳۳۲) / «زِنهار تا نا پاک‌وار قدم در حضرت نماز نهی.» (۲۴۵) / «ای جوانمرد، تا نینداری که مراد از عرض امانت بر آسمان و زمین، قول آسمان و زمین بود.» (۱۱۹)

۲-۲- انواع تکرار

«تکرار»، از شاخصه های سبکی سمعانی است که نویسنده در جای جای اثر خود به اشکال مختلف، بعنوان ابزاری بلاغی برای جذب مخاطب و تأثیر نهادن بر او از آن بهره گرفته است. در روح الارواح، علاوه بر تکرار انواع آواها و کلمات، تکرار گروه‌ها (اعم از گروه های اسمی، فعلی، وصفی و غیره) هم به وفور یافت می‌شود:

۲-۲-۱- تکرار آوایی و صوتی در قالب واج آرایبی (همخوانی مصوتها و صامتها)

«و در حدایق حقایق بی زحمت علایق و کشاکش شحنه عوایق، به شراب آلت، مست و پست و تهیدست کردند.» (۱۳۱) / «آدم صفی را در صفِ صفوت، قدح صافی محبت در دادند.» (۱۵۰)

۲-۲-۲- تکرار کلمات

یکی از ویژگی‌های سبک خراسانی، تکرار کلمه (اغلب فعل) است؛ اما سمعانی از تکرار به صورت ابزاری هنری بسیار بهره برده است. به شواهدی از این ویژگی اشاره می‌شود:

«ای من کلّ و تو جزو و ای خلق جزو و تو کلّ، به خلق نگر تا کلّی خویش بینی، به من نگر تا جزئی خویش بینی.» (۴۹۹) / «شکایت کردن بر سه وجه است: یا از دوست است به غیر دوست، یا از غیر دوست به دوست، یا از دوست هم به دوست. از دوست به غیر دوست نالیدن تیراست از دوست؛ زیرا که تا از دوست بیزار نبود، به غیر دوست ناله نباشد؛ و از غیر دوست به دوست نالیدن شرک است که تا غیر، دوست نبیند به



دوست چگونه نالد...» (۳۴۵). در بند زیر، گویا سمعانی فعل «می‌دیدیم» را به منزله ردیف و کلمات قبل از آن (عمران، بازان، طاعت، قوت، ...) را بعنوان قافیه در نظر گرفته‌است: «ای محمد، آن روز که ما امتان تو را بستودیم و عالم خواندیم، آن دراز عُمرانِ بسیار طاعت را می‌دیدیم و آن روز که نحل را انگبین دادیم، بازان با قوت را می‌دیدیم و آن روز که آن کرمک را ابریشم دادیم، ماران با هیبت را می‌دیدیم، آن روز که آهو را مشک دادیم، شیران با صولت را می‌دیدیم...» (۵۲۶)

۲-۲-۳- پی‌آوری صفات متعدد برای یک موصوف

یکی از ویژگی‌های بسیار آشکار و مشخص در هنر نویسندگی سمعانی، آوردن چند صفت در پی هم به صورت اضافی است که در بسیاری از صفحات کتاب روح‌الارواح به چشم می‌خورد: «ای فرعون عاتی باغی مدعی سرکش خویشان بین که نعره آنا ریگم‌الاعلی می‌زنی.» (۹۵) «از لوح وجود خود، جز هواجس نفس اماره مکاره خداعه خلابة بر نخوانند.» (۱۲۷) «سلیمان، اسبان نیکو داشت چون مرغان بی پر، هر یککوه پیکر، موج هیکل، عقاب بر عقارب، نعامه ذنب، باد پای، سبیکه نعل، ماهروی، آفتاب مقله.» (۴۹۹)

۲-۲-۴- تکرار مضاف الیه بصورت تتابع اضافات

این کار سمعانی اغلب با عطف ترکیبات حاصل آمده، همراه است: «خاصگیان سرادقات جلال و مفردان مَحیّماتِ جمال و مردانِ میدانِ عشق و مستانِ بستانِ شوق و ساکنانِ قبهٔ قرب و غواصانِ بحرِ غیب و خرّقه پوشانِ صبغة الله و مدهوشانِ بی‌هوشانِ فطرة الله و مخمورانِ شرابِ ارنی انظر الیک و مقهورانِ مِهرة مهر لیبیک اللهم لیبیک و محرومانِ سفر ارادت و محرومانِ عالم سعادت بر بساط انبساطِ سبحانی سبحانی و عرایسِ خدورِ الطافِ یزدان و صافیانِ دُردی کش و بلند همّتانِ سرکش و مبارزانِ خویشانِ سرکش و گدایانِ سلطان‌وش و سیاحانِ بادیهٔ بدو و سابحانِ بحرِ صفو صحو، دامنِ همت و ذیلِ حالت از این دمن برکنده‌اند و لباسِ افلاس و گلیمِ تسلیم از دستِ پیرِ اخلاص در زاویهٔ اختصاص پوشیده‌اند و در خراباتِ محو صفات و نفی آفات و محق فانیات از دستِ ساقی باقی بر مشاهدهٔ باقیات، قدحِ فرح کشیده‌اند که: آلا بی

آفرخو/» (۱۳۱) «آن نهال اقبال باغ آفضال و غواص با اخلاص بحار اسرار جلال را
اطلس سیادت و قرطه دولت می پوشیدند» (۱۳۲)

۲-۲-۵- تکرار حرف عطف «و» برای معطوف کردن پی در پی جملات کوتاه و کلمات

«کسی را که کار با جباری افتد که اگر بهشت را عین دوزخ و دوزخ را عین بهشت گرداند و از میان کعبه آب سیاه برآرد و از بتکده، کعبه سازد و ملائکه ملکوت را لباس ملکی از سر برکشد و شیاطین را لباس ملکی درپوشد و آفتاب و ماه را روی سیاه کند و از بیت المقدس بتخانه و خرابات سازد و محمد را که در بحر رسالت بود و عیسی را که سر جریده طهارت و امانت بود و یحیی را که پیامبر و پیامبر زاده بود، هرگز گناه ناکرده و ناندیشیده، در یک سلسله بندد و خالداً مخلداً در دوزخ بدارد، یک ذره گرد ظلم بردامن عدل او ننشیند، این کس را چه جای قرار بود؟» (۳۲) / «بازمصطفی - علیه السلام - که کل مقامات انبیا بدید و فرادیس اعلی و جنان و غلمان و ولدان و حور و قصور و انهار و اشجار و دوزخ و الوان عقوبات و لوح و قلم و قضا و قسمت در وی بدید، ذره‌ای از جای برفت؛ زیرا که برده بود و بردن، صفت حق است.» (۲۰۸)

۲-۳- انواع تشبیه:

در روح الارواح از انواع تشبیه استفاده شده است که در میان آنها تشبیه بلیغ کاربرد بیشتری دارد:

۲-۳-۱- تشبیه بلیغ (اعم از اضافی و اسنادی)

«در روضه رخساره محمدی گل سرخ غضب شکفت.» (۶۱۷) «این «لا» داری است بر سر چهارسوی ارادت جباری زده.» (۸)

۲-۳-۲- تشبیه مجمل

«آنه کان ظلوماً جهولاً بر آن رخساره بر شکل خال بود.» (۱۳۳)

۲-۳-۳- تشبیه تسویه

«لباس خزی و نکال و تبعید و اذلال و رد و حجاب و صد و عقاب، در گردن اشقیا افکنند.» (۵)



۲-۳-۴- تشبیه مُضمر

«خاک را بدین تازیانه زده بودند که: *أَنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا*» (۲۹۱)

۲-۳-۵- تشبیه تفضیل

«وآن که زلف و عارض تو را به شَبّه و عاج مانند کرد، جاهل بود، شَبّه دلربای و عاج شورانگیز کی دید؟» (۷۹)

۲-۳-۶- تشبیه مقلوب

«عرش چون ذره‌ای از روی قدرت و ذره چون عرشی از روی حکمت.» (۴)

۲-۳-۷- تشبیه مشروط

«بالاش به سرو ماند اگر از بار خوف خمیده نبود، رُخس به گل ماند اگر از خون جگر بر او سرشک نچکیده بود.» (۲۶۴)

۲-۳-۸- تشبیه مؤکد

«کف و بنان او در سخا صد ابر بهاری.» (۴۷)

۲-۳-۹- تشبیه مرگب

این نوع تشبیه در روح الارواح بیشتر بصورت تشبیه تمثیل جلوه نموده است؛ زیرا وجه شبه آن از ویژگی و صفتی چند بر گرفته شده است (اسرارالبلاغه/۵۳) و مشبّه به آن بیشتر جنبهٔ مثل دارد. (طراز سخن/۱۶۵) سمعانی اغلب به کمک تشبیه، خصوصاً این نوع تشبیه، مفاهیم ذهنی و غیر ملموس (مشبّه عقلی) را محسوس و ملموس می‌سازد:

«محبّتی که در وی بلا نبود چون دیگی بود که در وی ملح نبود.» (۴۲۹)

۲-۴- انواع استعاره

استعاره از ابزارهای شاعرانه‌ای است که بسیار مورد توجه سمعانی بوده و بیشتر آن را به صورت مکنّیه، بکار برده است. البته در روح الارواح، موارد کاربرد استعارهٔ مصرّحه نیز کم نیست.

۲-۴-۱- استعارهٔ مصرّحه

«دو نقطهٔ نور (= چشم‌ها) در دو پیکر ظلمت (= دو زلف) ودیعت نهاده و از تیغ هندی (= ابرو) سدّی میانجی، میان آن دو نقطه ساخته و برکه‌ای از برکت



(دهان) پیدا آورده و در وی سَمَكَةُ زفان در حرکت آورده و سی و دو دُرّ (=دندان ها) در صدف دهان نهان کرده، مَهْرِي از عقیق اَبْدَار (=لب) بر وی نهاده. «(۶۴) استعاره‌های مصرّحه در معنای «آسمان» در روح‌الارواح بسامد بالایی دارد. ترکیبات: گلشن روشن (۱۸)، قُبَّة بلند (۱۱۸)، قُبَّة بنفسجی، مرغزار فیروزجی، رقعة کبود (۲۴۷)، تختة خضرا (۲۵۳)، صَرَح زبرجدی (۵۰۵)، لُجَّة خضرا و هودج مُدَبِّح (۱۸) همگی استعاره از آسمان است.

۲-۴-۲- استعاره مکنیه

استعارات مکنیه در روح‌الارواح، بیشتر در قالب تشخیص و به شکل اضافی (اضافه استعاری) متجلی شده است:

«هو کلمه ای است که زفان و لب را که وکیل و دروان دل‌اند، با او کار نیست.» (۳) / «عقول ایشان مستغرق لطف گردد.» (۱۱) / «ساحت سینه به جاروب تجرید و تفرید بروید.» (۷) «در الطاف بی نهایت بر ما گشاد.» (۸۴)

۲-۵- کنایه

کنایه یکی از صورتهای بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است که با آن می‌توان بسیاری از معانی را بصورتی دلکش و مؤثر بیان کرد. (صور خیال در شعر فارسی/ ۱۴۱) کنایه در اغلب صفحات روح‌الارواح دیده میشود:

«و معلومشان گردد که به دست بشر جز باد نیست.» (۱۱۹) / «آخر کشتن کفّار، حمزه را، از جای ببرد.» (۵۳۱) [ای عیسی] ما تو را دعوی گاهی کردیم تا اگر در این عالم، یکی را نشانه کاری سازند و خلقیده در وی نهندو دل در وی بندند، اگر فردا از وی صدق روزگار وی در خواهیم و سؤال دعوی خلق از وی بکنیم، دست در دامن تو زند.» (۳۱۲)

چنانکه گفتیم، در روح‌الارواح تعداد زیادی عبارت فعلی، معنی کنایی دارد که در جای خود به تعدادی از آنها اشاره شد.

۲-۶- مجاز مرسل

بسامد کاربرد مجاز در روح‌الارواح، در حدّ دیگر متون مشابه خویش در آن دوره است و از مجازهای رایج در آن عهد استفاده شده است. از میان کلماتی که به



عنوان مجاز به کاررفته‌اند، «سر»، در معنی مجازی «سرور و رئیس» و «خاک» در معنای مجازی «انسان» بسامد بیشتری دارد:

«مدبری که . . . بر سلطان عهد منت نهد، سرِ مجانبین عالم باشد.» (۱۷) / «هیچ لباس بر قدِ خاکِ راستر از لباس تواضع و افکندگی نیست.» (۶۰) / «آری فرشتگان، مقرب‌اند، . . . ولیکن خود، کارِ آب و گل دیگر است.» (۸۰)

۲-۷- انواع سجع

از میان انواع سجع، سجع‌های متوازی و مطرف در روح الارواح بسامد بالایی دارند و کاربرد سجع متوازن به مراتب کمتر از آن دو است. سمعانی در اغلب موارد، در استفاده از سجع، از مراعات جانب موازنه و ترصیح و تزویج نیز فرو گذار نکرده است.

۲-۷-۱- سجع متوازی

«ای قوالبِ شما در حقایق مجاهدات، ای قلوبِ شما در حدایق مشاهدات، ای قوالبِ شما در ریاضتِ عمل، ای قلوبِ شما در ریاض لطفِ ازل، ای قوالبِ شما در سؤال، ای قلوبِ شما در نوال.» (۱۵۵) / «مسلمانان، بیایید تا همه حدیثِ ازلِ گوئیم؛ همه گلِ لطف از مرغزارِ ازلِ بوییم؛ همه شرابِ ازلِ نوشیم؛ همه قرطهٔ عهدِ ازلِ پوشیم.» (۲۹۳)

۲-۷-۲- سجع مطرف

«ای سلالهٔ طین، ای خاتم دولت نگین، ای بر مرکب وفا از صفا نهاده زین، ای نقطهٔ زمان و زمین.» (۲۰۴) / «تا مال نفقه نکردی به احسان و جود، و جاه در خاک نمالیدی در عالم شهود، و از سرِ نظر به ورد بر نخاستی در نظر موجود، به سرِ صدق فقر نرسی.» (۳۵۸)

۲-۷-۳- سجع متوازن

«در دنیا شادروان شریعت را بسط کرده و در عقبی لوای محمد نصب کرده.» (۲۴۶) / «در عین مشاهده مستهلک گردد و در بحر مکاشفه مستغرق شود.» (۱۱۸)

۲-۷-۴- موازنه

«شما جفای ظاهر ایشان می‌بینید و من وفای باطن ایشان می‌بینم. اگر شما به مخالفت اعضا و جوارح ایشان می‌نگرید، من به موافقت قلوب و جوانح ایشان



می‌نگرم.» (۸۲) / «گاه نسیمِ فضل بر وی وَرَد، نازان گردد و گاه سمومِ قهر بر وی جَهَد، گدازان گردد؛ میان دو صفت مدهوش، میان دو حالت بی‌هوش. (۱۸۱)

۲-۷-۵- ترصیع

«زمانی در حَلَّهٔ مجاهدات و زمانی در قرطهٔ مشاهدات.» (۲۷۳) / «با پناه گرفتگان عقل، فردا عدل کنند و با پناه گرفتگان فضل، فردا فضل کنند.» (۵۷۶) / «اگر شما در صُدْرهٔ طاعت‌اید، ایشان در قرطهٔ وصلت‌اند، اگر شما در حَلَّهٔ عبادت‌اید ایشان در کَلَّهٔ مغفرت‌اند.» (۸۲)

۲-۷-۶- تضمین المزدوج

«مہتروار بر ناقهٔ فقر و فاقه نشسته و در مصاحبت صدیقِ تصدیق و رفیقِ توفیق و یارِ تحقیق، قصدِ غارِ غیرت و منزلِ حیرت و مشربِ صفوت و قِبَّهٔ قربت و سرادقاتِ عزت کرده.» (۹۷) «محمد، با جلالتِ حالت و بسالتِ رسالت و قوتِ نبوت خود نتوانست دل نگاه داشتن» (۴۱۲)

۲-۸-۱- انواع جناس

۲-۸-۱- جناس اشتقاق

«همّتِ این مردان را مطافی است که تطواف ایشان در آن مطاف است.» (۱۰۳) / «بر بساطِ انبساط در عینِ فرح و نشاط این نعره زند.» (۱۲۹)

۲-۸-۲- جناس ناقص

«جز در میدانِ لطفِ قَدَم، قَدَم نزنند.» (۱۱۷) / «خوش باش، سَر در سجود و سِرّ در وجود.» (۱۲۷) / «روز با خَلق در خُلُق‌اند، شب با حق در قدم صدق‌اند.» (۱۷۲) / «نفس را در بوتهٔ نَفَس سوخته‌اند.» (۱۷۲)

۲-۸-۳- جناس زاید

این نوع جناس، به سه شکل در روح‌الارواح تجلّی یافته است: افزایش در حرفِ اوّل، افزایش در حرفِ وسط؛ و افزایش در حرفِ آخر:

«وجودِ جودِ الهی را مترقّب بود.» (۱۱۷) / «از خیلِ خیال که در صحرای نهاد توست، خیام مقام زده‌اند.» (۱۵۹) / «و مرقدِ همّت بر فرقِ فرقد ننه‌د.» (۳۲۹)



۲-۸-۴- جناس مطرف

«فردا جراید جرایم و سجّات زلّاتِ شما در گردنِ آن لعین آویزند.» (۳۷۰)

۲-۸-۵- جناس مضارع و لاحق

«و این ذره هبایی است در هوایی بمانده؛ در قدم وجود و عدم متحیر.» (۱۱۸) / «بر الواح ارواح به مدادِ امداد به قلمِ لطف قدم عهدنامه ربوبیت ثبت کرد.» (۱۵۴)

۲-۸-۶- جناس خط (مصخّف)

«در آن کسوف، صدهزار ودایع لطایف را کشف بود.» (۲۵۴) / «ما نام تو را شطرسطر توحیدگردانیدیم.» (۱۷۱)

۲-۸-۷- جناس لفظ

«أوضار أوزار بر آزیال احوال ایشان ننشست.» (۳۷۴) / «در جمله و تفصیل اشارتی است به احوال احوال قیامت.» (۴۸۰)

۲-۸-۸- جناس قلب

«شمشیر در نهاد و رقاب و خصوم و اعداء دین را قراب شمشیر خود گردانید.» (۳۴۴) / «فردا آن عزیزان می آیند بر نجایب نور و جنایب سرور.» (۴۹۹)

۲-۹- مراعات نظیر

«تا نجوم محبت و اقمار معرفت و شمس صفوت در آسمان دل تو خیمه‌های دولت خود بزنند.» (۳۵۱)

۲-۱۰- تلمیح

از آن جا که پایه و مایه کتاب روح الارواح، شرح اسماء الهی بر وفق مذاق عرفاست و تلمیح از لوازم و ملایماتِ چنین مطالب و نگاشته‌هایی است، استفاده فراوان سمعانی از آن، دور از انتظار نمی‌تواند باشد. بیشتر تلمیح‌های به کار رفته در روح الارواح به داستان‌ها و اقوال پیامبران و مشایخ و آیات و قصص قرآنی مربوط می‌شود:

«سگی بر پی دوستان ما قدمی چند برداشت، ما خاکِ قدم وی را توتیای دیده مقربان ساختیم و این قلاده شرف در کلام مجید بر جید عهد او بستیم.» (۱۲۶) / «ایوب صابر را آخر صبر برسید، مَسْنِي الضَّرُّ بگفت. نوح شاکر را آخر شفقت، دامن

بگرفت، إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي بگفت. یوسف صدیق را آخر به خود نگرشی بود، إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ بگفت. داود کریم را آخر، مرغک صید کرد و ناقص عقلی دربند کرد. موسی کلیم را آخر صفرایی عاجز خود گردانید، تورات را بر زمین زد. رسول را - علیه السلام - آخر کشتن کفار، حمزه را، از جای ببرد. «(۵۳) / «(بویز بسلطامی) را گفتند: این کلمه چه بود؟ گفت زفان، بویزید را بود اما گفت، او را بود، ما مستنطق بودیم نه ناطق.» (۵۳۶)

۲-۱۱- اغراق

سمعانی از اغراق آنگونه که در میان شعرا متداول است، استفاده کرده و با این وسیله نثر خود را به شعر نزدیکتر ساخته است: «پیوسته سفیان می‌گریستی و آب دریای دیده بر ساحل رخسار می‌پاشیدی.» (۴۰) / «در این راه هزار هزار دریاست که موج می‌زند از خون عاشقان، لیکن هزار هزار از آن به جوی نمی‌خرند.» (۲۲۰)

۲-۱۲- تضاد

در بسیاری از صفحات کتاب، این آرایه به چشم می‌خورد:

«عادتی و مجازی آورده تا با برّ، روی حقیقت گرد می‌پاشد؛ نفاقی در وجود آورده تا با اخلاص، کارزار می‌کند؛ جهلی پیدا آورده تا با سلطان علم برمی‌آویزد؛ شکی آورده تا روی آئینه یقین می‌خراشد؛ شبهتی آمیخته تا بر رخساره حجت خدش می‌کند؛ شرکی آورده تا با توحید، طریق منازعت می‌سپرد. به عدد هر دوستی صد هزار دشمن آفریده، به عدد هر صدیقی صد هزار زندیق آفریده و بیرون آورده تا هر کجا مسجدی است کلیسایی در بر او بنا کرده و هر کجا صومعه‌ای است خراباتی» (۵۶)

۲-۱۳- متناقض نما (پارادوکس)

کاربرد این آرایه زیاد نیست اما شواهدی از آن یافت می‌شود:

«برگ وی بی برگی است.» (۱۲۳) / «احسنت ای نیست هست؛ نیست در جلال مکاشفه، هست در جمال ملاطفه.» (۴۵۱) / «و خطاب می‌فرستد که هان تا پرت نسوزد و تر نگردد.» (۴۹۵)



۲-۱۴- حسن تعلیل

«و این نجوم که بر رقعۀ کبود، در پیشِ تختِ ماه شاه شکل، سماطین برکشیده اند، برای آن‌اند تا حراستِ اسرارِ حضرت احمد کنند و اگر یکی از ایشان در مهمّهی قَفر گم گردد، دلیل او باشد.» (۲۴۸) / «آن‌گه دانه‌گندم را که سینه‌اش به تیغ نیاز مجروح بود . . .» (۱۳۳) / «*انه کان ظلوماً جهولاً*. این چیست؟ سپندِ چشمِ بدِ آدم- علیه السّلام.» (۲۷۷)

۲-۱۵- عکس

«فریشتگان گفتند: «بار به این گرانی و تن به این ضعیفی! تن در خور بار نیست و بار در خور تن نیست.» (۲۰۴) / «صد هزار قُرب اسرار در بُعد ظواهر تعبیه کنند و صد هزار بُعد اسرار در قرب ظواهر ودیعت نهند.» (۲۸۴)

۲-۱۶- لفّ و نشر

«آن‌که زلف و عارض تو را به شبّه و عاج مانند کرد، جاهل بود، شبّه دلربای و عاج شورانگیز کی دید؟» (۷۹) / «و ارواح لطیف را که در مساء و صباح، غبوق و صبح و اقداح شراب عبادت کشیده بودند به شاگردی وی فرستادند.» (۱۳۳)

نتیجه گیری

از جنبهٔ دستوری، در روح الارواح عبارتهای فعلی، حروف اضافه، ربط و حرف نشانهٔ «را» در معانی ویژه‌ای به کار رفته‌اند؛ افعال منفی، استمراری و مجهول ساختارهای متنوعی دارند و ضمائر متصل پس از انواع کلمات واقع شده‌اند. این واقعیات گویای تمایز و تشخیص نثر سمعانی است. همچنین بسامد کاربرد افعال، در وجه مصدری و وصفی، صفات پیشوندی و مرکّب و قیود با پسوند «وار» بسیار بالاست. این موارد از شاخصه‌های سبکی این کتاب است.

از جنبهٔ بلاغی، می‌توان گفت سمعانی بطور گسترده، از «لحن خطابی» استفاده کرده است. بسامد «تکرار» به اشکال مختلف در نثر او بالاست. این دو مورد نیز از مختصات بارز سبک سمعانی است. کاربرد آرایه‌های لفظی و معنوی و انواع



تصویرسازی‌ها نیز در روح‌الارواح، تنوع چشمگیری دارد و نثر سمعانی را شاعرانه ساخته است.

منابع

- ابن منور میهنی، محمد، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید*، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، ۲جلده انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- ابوالقاسمی، محسن، *دستور تاریخی زبان فارسی*، سمت، تهران، ۱۳۷۵.
- بیهقی، محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، مهتاب، تهران، ۱۳۷۵.
- جرجانی، عبدالقاهر، *اسرارالبلاغه*، ترجمه جلیل تجلیل، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۶۱.
- چیتیک، ویلیام، *داستان هبوط آدم در روح‌الارواح*، ترجمه سید لطف الله جلالی، طلوع، شماره ۱۵، ۱۳۸۴، صص ۱۳۳-۱۵۰.
- خطیب رهبر، خلیل، *حروف ربط و اضافه*، انتشارات سعدی، تهران، ۱۳۶۷.
- سمعانی، شهاب‌الدین احمد، *روح‌الارواح فی شرح اسماء الملك الفتحاح*، با تصحیح نجیب مایل هروی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- سنایی، مجدود ابن آدم، *حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه*، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، *صور خیال در شعر فارسی*، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- شمیسا، سیروس، *کلیات سبک‌شناسی*، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۳.
- صادقیان، محمد علی، *طراز سخن*، بنیاد ریحانه الرسول، یزد، ۱۳۸۲.
- مشکور، محمد جواد، *دستور نامه در صرف و نحو زبان پارسی*، [مؤسسه مطبوعاتی شرق، یزد، ۱۳۴۶.
- موردی، فوجی‌ای، *جنبه‌های ادب صوفیانه در روح‌الارواح*، آینه میراث، شماره ۱۳۸۴، ۲۰، صص ۱۹۳-۲۳۵.
- مولوی، *گزیده غزلیات شمس*، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۸۱.
- مهرآوران، محمود، *بررسی عبارت فعلی در دستور زبان فارسی*، مجله فنون ادبی، شماره اول، ۱۳۸۸، صص ۱۲۷-۱۴۴.
- ناتل خانلری، پرویز، *تاریخ زبان فارسی*، ج ۳، نشر نو، تهران، ۱۳۴۶.



